

غلام رضا ارکوازی از تیره ی « میه سم » یکی از تیره های مختلف ایل ارکوازی است. این ایل یکی از ایل های عمده ی گُرد استان ایلام است که در گستره ی بخش « چوار » پراکنده اند

مطابق گفته ی کهنسالانی که از اعقاب شاعر می باشند ، غلام رضا ارکوازی فرزند حسن بگ ، حسن بگ فرزند میرزابگ ، میرزابگ فرزند « میه سم » ، « میه سم » فرزند احمدقلی و او فرزند « میاخ » است . از سوی دیگر به سمت زمان حال ، غلام رضا ارکوازی پدر محمدرضا و احمدخان ، محمدرضا پدر سلیمان بگ ، سلیمان بگ پدر میثم بگ ، میثم بگ پدر صید صالح ، صید صالح پدر صالح بگ و او پدر محمد ، نظر و احمد می باشد که اینک سنین میانسالی و جوانی را سپری می کنند. در حکمی که حسن خان به سال ۱۲۱۹ صادر کرده ، از شاعر به نام « تژمال غلام رضا (بیگ؟) » ذکر شده است .

همچنین نام او در تمام نسخ خطی ای که نگارنده ی این سطور دیده است و نیز در قباله ای که نامش به عنوان شاهد معامله کوه های اطراف ایلام بین طوایف زنگنه و ده بالایی ذکر گردیده ، « غلام رضا ارکوازی » است لذا مدارین کتاب عنوان دوم را ترجیح داده ایم .

● زادگاه شاعر سرچفته است . سرچفته جزء منطقه ای است که « بان ویزه » خوانده می شود و امروزه در گوشه ای از آن روستایی به همین نام وجود دارد. « بان ویزه » جزء بخش چوار از توابع شهرستان ایلام . فاصله ی روستایی مذکور تا مرکز بخش و مرکز استان به ترتیب ۶۲ و ۷۰ کیلومتر می باشد و در طول جغرافیایی ۴۶ درجه و ۱۱ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۳ درجه و ۳۷ دقیقه واقع است. زادگاه شاعر را که در شمال غربی استان و در حاشیه مرز ایران و عراق قرار دارد ، کوههایی چون باویال ، سرویش ، هانی سونز و بلوان احاطه کرده است که شاعر از آنها نام برده است .

طایفه و تبار او عده ای او را اهل

«ارکواز ملکشاهی» دانسته است که البته درست نیست. منشاء اشتباه این عده جز ناآشنایی با زندگی شاعر ، آن است که «یاء» آخر کلمه «ارکوازی» را یاء نسبت فرض کرده اند. در ایلام ، یاء نسبت را در بسیاری از موارد ذکر نمی کنند خاصه در نسبت به طوایف ؛ چنان که کسی را که منسوب به ایل «ملکشاهی» ، «ارکوازی» ، «خزل» یا «شوهان» است ، همان ملکشاهی ، ارکوازی ، خزل و شوهان گویند. باین توضیح «ارکوازی» ؛ یعنی اهل ایل «ارکوازی» .

دلیل دیگر که این انتساب را قطعی می کند وجود طایفه و اعقاب و بازماندگان اوست که همه از ایل «ارکوازی» اند. غلام رضا ارکوازی از تیره ی « میه سم » یکی از تیره های مختلف ایل ارکوازی است. این ایل یکی از ایل های عمده ی گُرد استان ایلام است که در گستره ی بخش « چوار » پراکنده اند و به دامداری و کشاورزی مشغولند و عده ای نیز در مرکز بخش چوار و شهر ایلام زندگی شهرنشینی را برگزیده اند. این ایل به تیره های چون : میر ، قیتول ، کاره شوند ، ملگ شوند ، قره شوند ، مورتی ، مومی ، بگ بگ ، حداد ، ریزه وند و حاج بختیار و میه سم تقسیم می شود .

زمان تولدسال دقیق تولد او برما معلوم نیست. تنها همین را میدانیم که حسن خان والی به سال ۱۲۱۹ هجری قمری ، طی حکمی که موجود است ، او را مورد نواخت و نوازش خود قرار داده است . اگر سن غلام رضا ارکوازی را هنگام صدور این حکم سی یا سی و پنج فرض کنیم ، طبعاً بایستی در ۲۳۰ یا ۲۲۵ سال پیش ، بین سال های ۱۱۸۹ و ۱۱۸۴ هجری قمری چشم به دنیا گشوده باشد. پرورش و زندگی او در باب سال های آغازین عمر و کیفیت پرورش و تربیت و تحصیلات او مطلب بسیاری نمی دانیم ؛ جز آن که بر پایه ی اظهارات کهنسال و اعقاب او ، و نیز برطبق پاره ای قرائن و شواهد ، شاعر در محیطی عشایری در خانواده ای نسبتاً مرفه و باسواد پرورش یافته است. پدرش حسن بگ ، ملا و اهل خط و کتاب بوده است. احتمالاً شاعر آموزش های اولیه را نظیر خط و سواد و قرائت قرآن و پاره ای مواد درسی معمول آن عصر را در نزد پدر و دیگر ملاهای زادگاه خود آموخته است .

بدیهی است که کل آموخته های غلام رضا ارکوازی نمی تواند منحصرآ نتیجه ی این آموزش های محدود باشد زیرا با توجه به عمق و پهنایی که در اشعار خود خاصه « مناجات نامه » اظهار می کند ، می بایستی در مکاتب و مدارس در سطوح بالاتر تحصیلات خود را تکمیل کرده باشد مگر آن که این آموخته ها را نتیجه ی نبوغ و هوش فوق العاده ی او فرض کنیم. اما اظهارات و اشاراتی که هست نشان می دهد شاعر به شهرهایی چون نجف و کربلا که کانون جهان تشیع و دارنده ی مدارس بزرگ علمیه بوده اند ، سفرها کرده و در محضر اساتید به تلمذ و تعلم پرداخته است و قاعدتاً باید چنین باشد تا اطلاعات گسترده ی شاعر و احاطه اش برقرآن و حدیث و کلام و معارف دینی و مذهبی توجیه گردد .

غلام رضا ارکوازی یک طلبه علوم دینی به معنایی که امروزمی شناسیم نبوده است ، بلکه او در جنب زندگی عادی و طبیعی خود به آموختن علوم نیز توجه داشته است و مابقی اوقات رابه فراگیری مهارت هایی چون سواری و تیراندازی و شکار و جنگاوری و انجام امور مربوط به زندگی ایلی و عشیره ای می پرداخته که در آن زمان و مکان ناگزیر از آموختن آنها بوده است .

اشارات او به تفنگ و شکار و اصطلاحات آن از علاقه و اشتیاق شاعر به این امر دلالت دارد نیز به گواهی اشعار او خاصه « باویال» و « غربت» بسیار علاقه مند به سیر و سیاحت در طبیعت بوده است . او در شعر غربت از این که نتوانسته است چون سال های پیش در طبیعت ایلام و کوهها و تفرجگاه هایی که نام می برد ، به تماشای بهار و شنیدن قهقهه کبکان بنشیند ، سخت اظهار دلتنگی می کند. موقعیت خانوادگی و نزدیکی به والیان ، امکان آشنایی با زندگی اشرافی آن زمان را برایش فراهم می کرده است. در پاره ای ابیات منسوب به او گوشه هایی از این زندگی اشرافی نمایان است ، او از شانه ی شیرماهی و عطر عنبر و آرایش و سان سپاه سخن می گوید .

غلامرضا ارکوازی با دختری که احتمالاً دختر عموی او بوده ، ازدواج کرده که حاصل آن حداقل دو فرزند پسر به نام های محمدرضا و احمد خان معروف به « کلّولای » بوده است. از ازدواج های احتمالی و فرزندان دیگر او خبری در دست نیست. احمد خان همان است که در عنفوان جوانی بر فراز کوه « باویال » ظاهراً بر اثر مارگزیدگی درمی گذرد . مرگ او به شدت شاعر را متأثر می کند و خاطره درد پرورش را برمی انگیزد .

حاصل این انگیزش ، شعر والا و برجسته ی « باویال » است . در این شعر که پاره هایی از آن در دست است و ابیانش در مویه ی زنان گُرد رسوخ کرده است ، شاعر در مرگ احمدخان شیون سر می دهد ؛ کوه باویال را مورد خطاب قرار می دهد و با او پیمان می بندد که تا گاه مرگ او را مه و میغ فرا گیرد و وی را اندوه . سپس درختان و مرغان خوشنوا را می بیند که سوگواری را ، سیاه پوشیده اند و خاموش و بی نوا شده اند ؛ کوهها را نظاره می کند که از دود دل او غرق در مه و ابر شده اند. به خاطرات خوشی گریز می زند که پژواک تفنگ « ماردم» احمدخان در میان دره ها می پیچد و « کل» ها را به خاک می افکند. این لحظات خوش گذشته حسرتش را دامن می زند ؛ چه ، اینک آن جگر گوشه در خاک آرمیده است و دشمنان و بدخواهان را به کام رسیده در می یابد . علت مرگ احمدخان را مارگزیدگی ذکر می کنند .

گویند طایفه ی شاعر به انتقام مرگ احمدخان کوه باویال را به آتش می کشند ؛ بادا که آن مار سنگدل به کیفر برسد و البته پیداست که این شیوه ی انتقام ستانی روی در عجز دارد و ریشه در محبوبیت احمد خان. شاعر به دشمنکام شدن و شماتت دشمنان اشاره دارد. معلوم نیست دشمنان او چه کسانی بوده اند که از مرگ آن جوان خشنود شده اند. به هر حال این نکته نشانگر نوعی تضاد و اختلاف خانواده ی شاعر با دشمنانی است که احتمالاً وابسته به والی یا طوایف رقیب بوده اند .

شعر باویال که باید در میانسالی شاعر سروده شده باشد از تسلط و استادی او در شاعری حکایت دارد . استعارات ، تشبیهات و عبارات او به کمال و پخته است . او این پختگی را قاعدتاً بر اثر مطالعه و شنیدن آثار اساتید پیشین و هوشمندی و نبوغ خود یافته است اما نباید انتظار داشت که این مهم را با دود چراغ خوردن و غوطه در کتاب ها و قیل و قال مدرسه حاصل کرده باشد. شعر گُردی از حیث وزن و قالب بسیار ساده و طبیعی است . کافی است خرده هوشی و سرسوزن ذوقی داشته باشی تا ترنم طبیعی وزن در درونت جاری شود. شعر گُردی هماهنگ با طبیعت است و از تکلف در آن خبری نیست. و بدین گونه طبیعت بکر ، هول پلنگ ، هیاهوی شبانان در فصول کوچ ، عشق های ایلی پر خطر ، سادگی و صداقت عریان افراد ، ذهن و زبان شاعر ما را جلا می داد. شاعر ایل ذهنش را نه بنگ و باده که نشسته ی نسیم و درخشش گل های وحشی تشحیذ می کرد .

در شعر باویال که پیش از مناجات نامه سروده شده است ، نشانی از گرایش های عرفانی نیست و از اصطلاحات آن استفاده نشده است . اما آیا او با عرفان و تصوف و صوفیه نا آشنا بوده است ؟ می دانیم که عرفان و تصوف همواره در مناطق گُردنشین طرفداران زیادی داشته و دارد. بسیاری از شاعران قدیمی گُرد اهل عرفان بوده اند و اشعاری نغز از آنان شنیده شده است . نمی توان انتظار داشت که غلام رضا ارکوازی اشعار آنان را مطالعه نکرده و نشنیده باشد. علاوه براین ، تا سالیان نه چندان دور قلدران و درویش فرقه های گوناگون در روستاها و جاهای مختلف ایلام به سیاحت و گاه به دریاوزه مشغول بودند و نغمه ها و نعره های مستانه ی عارفانه سر می دادند که نام پاره ای از آنان هنوز در اذهان کهنسال هست. نام هایی چون باویال که تحریف شده « باباته قُдал» به معنی بابا ابدال است ، خود دلالت بر وجود پیرها و صوفیانی دارد که مردم بدانها «ته قُдал (= ابدال) » می گفتند .

غلام رضا ارکوازی به باور کهنسالان آگاه و بازماندگانش اهل کشف و کرامت بوده است و کراماتی بدو نسبت می دهند. گرچه صحت این ادعا به آسانی قابل اثبات نیست باری از مقام و منزلت شاعر در نزد مردم حکایت می کند. شرح آن واقعات که به شاعر منسوب می کنند ، شنیدنی است اما به دلیل رعایت اختصار از آوردن آنها در این مقال خودداری ، و تنها به ذکر یک خاطره بسنده می شود : یکی از کهنسالان به یاد می آورد زمانی که خردسال بوده ، به همراه پدر خود برفراز کوه باویال سنگچینی محراب مانند و صومعه گونه دیده است وهنگامی که از پدر درباره ی آن سؤال می کند ، گریان پاسخ می دهد که خدا رحمت کند غلام رضا ارکوازی را که این محل اعتکاف و عبادت او بوده است . اگر این سخن را راست بپنداریم می توان تصور کرد که شاعر سر و سری با عوالم معنوی و سیر و سلوک باطنی داشته است .

باور عوام برآن است که بر اثر توسل و الحاح و ابرام شاعر ، کرامت شاه ولایت زنجیرها را از دست و پایش می گسلد و از زندان رهایی اش می دهد. اگر بند آخر مناجات نامه را که تنها در نسخه ای قدیمی متعلق به آقای محمدعلی سلطانی آمده ، از شاعر بدانیم ، شاعر خود به این واقعه صراحتاً اشاره می کند و می گوید : شاه ! فدای اعجاز تو کردم که زنجیرها ذوب شد و دروازه ی زندان بی صدا گشوده گشت و ظالم در بستر به خواب سنگین فرو رفت. او پس از رهایی از زندان به غربت می گریزد. شاعر در بیتی گفته است : مجبور شده است به « خاک مخالف » پناه ببرد. اما این خاک که متعلق به مخالفان است ، کجاست ؟ بازماندگان و اعقاب شاعر اجماعاً این محل را « کردند» می دانند و ظاهراً این سخن درست است زیرا هنوز خانواده هایی در آنجا زندگی می کنند که خود را از نسل غلام رضا ارکوازی می دانند .

شاعر در بیتی گفته که همراز ترکانی است که زبان او را نمی فهمند . نشانه ای نیست که ثابت کند به خاک عثمانی یا نواحی ترک نشین کشور مهاجرت کرده است بلکه باید دانست عثمانی ها در آن زمان « کردند » را تحت تسلط خود داشته اند و این حشر و نشر با ترکان را در آن جا دریافته است . شاعر پناه بردن به سرزمین مخالفان را با لحنی شرمسارانه بیان می کند و پیداست از این حیث در اضطراب بوده است .

در بیتی دیگر که منسوب به اوست اظهار می دارد که « مخمل کوه » و « یافته » لرستان قرارگاه اجباری او بوده است . اگر این بیت از او باشد می توان تصور کرد که در سفر غربت خود مدتی در آنجا نیز بوده است. شاعر در شعری که ما عنوان « غربت » را برایش برگزیده ایم ، بیان می کند که در غربت شب و روز را در میان کوچه ها و بازارها پرسه می زده و با ترکانی که زبانش را نمی فهمیده اند ، معاشر بوده است . او در غربت آرزوی دیدار همزبانان و دوستان خود را می کند و با لحنی حسرت بار کوه های زادگاه خود و پشتکوه (ایلام فعلی) را برمی شمارد .

ظاهراً غلامرضا ارکوازی دیگر نتوانسته است به زادگاه برگردد .

مطابق آن چه روایت می کنند ، در غربت وفات می کند اما دوست دارانش جنازه ی او را مطابق سنتی که تا سالیان اخیر مرسوم بود ، به عتبات عالیه ی عراق و به احتمال قوی به نجف منتقل می کنند و در محلی که بر ما نامعلوم است ، به خاک می سپارند. سال وفات او همانند سال تولدش به درستی مشخص نیست بلکه از روی حدس و گمان باید گفت که اگر عمر او را شصت یا هفتاد سال فرض کنیم ، قاعدتاً بین سال های ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۰ هجری قمری در گذشته است

www.ERMESPC.COM

دانلود نرم افزار و آموزش کامپیوتر – بخش های متنوع

اس ام اس ، گالری عکس ، آهنگ ، فیلم و ...